

ذکر نهضت حضرت خلیفه الہی بعزم

تسخیر قلعه سورت

سورت حصار است مختصر، اما بغایت متین و استوار و از قلاع محدثه است. و چنین گویند، صفر آقا نام غلام سلطان محمود گجراتی، که خداوند خان خطاب داشت، در شهر سده سبع و اربعین و تسعمائیه این قلعه را بر ساحل دریای عمان، بجهت دفع فساد فرنگیان ساخته. و بیش از آنکه قلعه تعمیر یابد، فرنگیان انواع خرابی بمسلمانان می‌رسانیدند. و در آن ایام، که خداوند خان، بعمارت آن پرداخت، فرنگیان چند نوبت کشتی‌ها را آتش خانه را سامان نموده، بقصد جنگ آمدند، و کاری نتوانستند ساخت. و با الجملة، خداوند خان معماران صاحب وقوف را در آن وقت، حاضر ساخته، در استحکام حصار اهتمام نموده، معماران دقیق اندیسه، چنان طرح کشیدند، که هر دو طرف قلعه که متصل خشکیست، خندق آبرو، که بست ذرع عرض دارد، بآب رسانیدند. و بسنگ و چونه، و محست بخته، از آب بر آوردند. و عرض دیوار قلعه در تهی پنج ذرع، و ارتفاع بست ذرع. و از شرائب امور آنکه، هر دو سنگ را بقلابهای آهنین، مستحکم ساخته، سرب گذاخته را، در فرجه‌ها، و درزها، ریختند، و کنگره‌ها و سنگ اندازه‌ها را بطوری ساخته اند، که دیده بیفا از ملاحظه آن متحیر میشود. بر هر برج قلعه چو کندی ساخته اند، که بزتم فرنگیان، آن مخصوص بر تکالیبست. فرنگیان، چون بجنگ و جدال مانع عمارت حصار نتوانستند آمد، مبلغهای کلی قبول کردند، که این چو کندی ساخته نشود. خداوند خان، بر غم فرنگیان سمت ورزیده، دست رد بر می‌لتمس آنجماعت زده، عمارت چو کندی را باتمام رسانید.

القصه بعد از فوت چنگیز خان، قلعه سورت چون بتصرف میرزایان آمد، و رایات فتح ایات، در بلاد گجرات پرتو انداخت، میرزایان تمام بساھی خود را در قلعه سورت جمع آورده، حراست آنرا، بهمزبان نامی که در سلک فرجیان حضرت جنت آشیانی منتظم بوده، و از درگاه جهان پناه گریخته داخل بانیان شده بود، مفوض نموده، خودها در مقام فتنه انگیزی، و شور بختی بودند. و چون در جنگ سرنال میرزا ابراهیم حسین، روگریز نهاد، و حضرت بفتح و فیروزی بقصبه برود، تشریف آوردند؛ داعیه قدیم تسخیر قلعه سورت سمت تجدید یافته، شاه قلی خان محرم، و صادق خان، را پیش از خود فرستادند، تا اطراف قلعه را فرو گرفته، نگذارند، که کسی بیرون رود. و چون اینخبر با اهل قلعه رسید، گلرخ بیگم، که دختر میرزا کامران، و مذکوحه ابراهیم حسین میرزا بود، قبل از وصول امراء، مظفر حسین میرزا پسر خود را همراه گرفته، برای دکن در آمد. امرا چون از رفتن او خبر یافتند، شاه قلی خان محرم تا پنجاه فرسده تعاقب نموده، برگشت؛ و پاره اعمال، و اثقال مردم بیگم، بدست نوکران او افتاد *

و بعد از چند روز، راجه تودرمل را فرستادند، تا بدیده بصیرت، مداخل و مخارج حصار را معلوم نموده، از قرار واقع بعرض رسانند؛ راجه تودرمل، بعد از بکهافته، باز گشته، حقیقت را معروض داشت. حضرت خلیفه الهی به وثوق عون و بصیرت خداوندی مستظهر گشته، بست و پنجم شعبان، از ظاهر قصبه بوده کوچ نموده، هفدهم رمضان یک گروهی سورت فرول فرمودند. همانسب اندات افسس نثار حصار تشریف برده، مداخل و مخارج قلعه، را ملاحظه فرموده، مرچلها میان امرا قسمت نمودند؛ و بعد از دو سه روز، از آن یورت کوچ نموده، دولتخانه عالی را همچنان بقلعه نزدیک بردند، که توپ و تفنگ میرسد. و دازوغه فراشخانه، بوسیله امراء بعرض

شرف رسانید، که در جوار این منزل کولابیست، که آنرا گویی تلاب میگویند. اگرچه کنار کول، متصل بدیوار قلعه است، اما پستی و بلندی زمین، و بعضی درختها حائل و مانع وصول توپ و تفنگ خواهد بود. امر عالی ذفاق یافت، که دولتخانه را آنجا بده نصب کنند.

القصد در اندک مدت کار محاصره بمرتبہ انجامید، که راه آمد و شد و آب کشیدن مسدود گشت. در خلال این احوال چند زنجیر فیل که محمد حسین میرزا و شاه میرزا از بیم الجبهه بیکی از زمین داران سپرده بودند پاره مردم متفرق ساخت، که رفته فیلهای را بدست آورده، بنظر اشرف اعلی رسانیدند. و چون مدت محاصره بدو ماه کشید، بهادران قلعه کشاء بدستیاری توفیق الهی، مورچلهای را پیش برده، ابواب دخول و خروج را بر متحصنان بستند، و رجاله لشکر و پیادهها امرا در برابر قلعه چندان خاک ریختند، که تلی بزرگ و سرکوب عظیم بهم رسید، و توپچیان و تفنگ اندازان در بالای سرکوب توپها را تعبیه نموده، چنان کار بر اهل قلعه تنگ شد، که هیچ متنفس را مجال حرکت و سر بر آوردن نماند، و همه در سوراخ همچون موش رفته متحصن گشتند، و نقبچیان نقبها را بیای حصار، و زیر برجهای قلعه برده، چنان کوششها نمودند که کار فتح باسروز و فردا کشید. اهل قلعه از اوج عجب و نخوت، بتخصیص عجز و مسکنت خرامید. و همزبان بیدولت، حرام نمک، و سائر اهل قلعه مولانا نظام الدین لاری را، که طالب علم زبان اوز بود، بجهت طلب امان از قلعه بیرون فرستادند. مولانا نظام بدرگاہ جهان پناه آمده، بوسیله امرا و ارکان دولت امان خواست. امرای کرام که مساعی جمیله بظهور رسانیده، مورچلهای پیش برده بودند، چون دیدند، که دریای مرحمت و بخششیش بچوش آمده، بعرض رسانیدند، که اهل قلعه را تا قوت، و طافت در جگر بود، نمود و عصیان

ورزیدند، و اکنون که کار فتح با امروز و فردا رسیده، طلب امان از قبیل ایمان
پس می‌نماید. حضرت خلیفه الهی، که معجون طیفنش بگرم، و صورت،
و حلم و فتوت تخریر یافته، فرمودند، که -

* بیت *

بدی را مکافات کردن بدی، بر اهل صورت بود بخوردی -
بمعنی کسانی که پی برده اند، بدی دیده و نیکوی کرده اند.
انگاه مولانا نظام الاری، به بساط بوسی مسرف گشته، شرف رخصت
یافت؛ که قلعه شتافته، مؤده امان بکوش ساکنان قلعه رساند.

بعد از آن، امر عالی صادر شد، که فاسم علی خان، و خواجه دولت
ناظر، همراهِ مولانا نظام بقعه رفته، همزبان و تمام مردم قلعه را، و لاسا نموده
بخود همراهِ آورند. و حکم شد، که جمعی از نویسندگان دیانت، بقعه
رفته، تمام اموال و اشیای اهل قلعه را، از ناطق و صامت، ضبط نموده از
نظر اشرف بگردانند. فاسم علیخان، و خواجه دولت کلان، بموجب حکم
عالی، همزبان را با تمام مردم، در عرصه دربار حاضر ساختند. همزبان با وجود
زبان اوری، از گفتار صادره، سر خجالت پیش افکنده بود. حضرت بشکرا نه
این فاتح، اهالی و ساکنان قلعه را، که مستحق سیاست و تذبذب بودند،
از ادبی بخشیده، همزبان و چند کس دیگر را که ماده فتنه و فساد بودند،
بعد از یک موکل سردود، و این فتح عظیم تاریخ الثابت و مشرین من
شوال، سده نهمین و سعمانه، سمت ظهور یافته؛ و اشرف خان میر منسی
در تاریخ واتم قلعه صورت گرفته -

* بیت *

کسوز کسائی، اکبر شای، که بی سخن،
جر نسیغ او، علاج جهان را کلید نیست.
تسخیر کرد قلعه صورت بعمله،
این فتح جر داری نخت سعید نیست.

تاریخ فتح شد که عجب قلعه گرفت،
اینها ز دولت شه عالم بعید نیست.

و این مصراع نیز تاریخ میشود، که همزبان داد قلعه صورت. و روز دیگر
بتماشای قلعه، بدرون حصار تشریف فرموده، بعد از تامل و امعان نظر در
باب مرمت قلعه صورت و اصلاح آن، به بندهای درگاه حکم فرمودند، و در
اثنای تماشای قلعه، چند دیگ کلان و ضربه زن بزرگ، بنظر اشرف در آمد؛
و آن دیگها را سلیمانی می گفتند، بدانجهت که سلطان سلیمان خواند کار
روم، در سالیکه داعیه تسخیر بنادر گجرات کرده بود، دیگها را باضربه زنیهای
دیگر، که در قلعه جوته گره موجود است، همراه لشکر بسیار، برای دریا
فرستاده بود. چون مردم روم بواسطه بعضی موافق و عوارض نتوانستند کاری
از پیش برد، این دیگها، و آنچه در قلعه جوته گره است، بر کنار دریا
عمان گذاشته، بدیار خود باز گشتند، و این دیگها، بر کنار دریای عمان
افتاده بود، تا زمانی که خداوند خان، توفیق تعمیر قلعه یافته، همه را بدرون
قلعه صورت کشید. و آنچه در ولایت سورتهه افتاده بود، حاکم آن ناحیه
بقله جوته گره برد، و چون در حراست و محافظت قلعه صورت، دیگها
سلیمانی چندان محتاج الیه نبود، حکم عالی بدفع یافت؛ که این دیگها را
بدار الخلافت آگه بردند. و همان روز، نظام حکومت، و حراست قلعه صورت
و آن ناحیه را، بید اقتدار قلیچ محمد خان، که بشرف قرب منزلت
اختصاص دارد، تفویض شد.

و بتاریخ سلج شهر مدکور، راجه بهارجیو، راجه ولایت بگلانه،
شرف الدین حسین میرزا را، که قبل ازین نده سال بواسطه حرکات
فاخوش، و امور فالایق، که در ضمن حکایات سابق، شمه ازان تحریر یافت،
طریق بغی و عذاب پدموده، غبار فتنه و فساد برانگیخته بود، مقید و مغلول،

بدرگاه جهان پناه فرستاد. چون دران ایام بواسطه مصالح ملکی، نامه غضب شاهنشاهی التهای یافته بود، شرف الدین حسین میرزا، را بحکم این مضمون، که -

تا توانش بچوب دادن پند، مکش او را به تیغ و زهر و کمند. گوشمال داده، بموکل سپردند، و چون خاطر خطیر، از سر انجام مهمات آنصوبه، فراغت یافت؛ روز دوشنبه، چهارم ذی قعدة، سنه ثمانین و تسعمائنه متوجه احمد آباد گشتند. و راپات اعلی چون بخطه بروج شرف وصول یافت، والده چنگیز خان، زبان تظلم کشوده. بعرض اشرف رسانید، که جهنجا خان حبشی، پسر او چنگیز خان را، بجهت به تیغ بیداد کشته. حکم شد، که جهنجا خان را، بجهت جواب دعوی، در معرض بازخواست حاضر ساختند. و بعد از پرسش، چون جهنجا خان، بقتل چنگیز خان اعتراف نمود، قهرمان قهر خدایگانی او را در زیر پای فیل منمیل نام انداخته، بجزا و سزا رسانید.

ذکر بعضی از وقائع که در ایام محاصره قلعه سورت سمیت ظهور یافت.

دران ایام، که حضرت خلیفه الهی، توجه عالی بتسخیر قلعه سورت گماشته بودند، چند فسیه روی داد. ازان جمله، رفتن ابراهیم حسین میرزا بقصد فتنه انگیزی، نداد الملک هندوستان، و کشته شدن او بفواحی ملتان بمحل خویش مذکور است. و همدرین ایام، چون ابراهیم حسین میرزا، از معرکه سر فیل، متاع زدگانی بسلامت بیرون برده، در فواحی پتن به محمد حسین میرزا، و شاه میرزا ملحق گشت؛ و فسیه گریختن خود، و محاصره سورت درمیان آورده، کدکاش میرزایان بران فرار گرفت، که ابراهیم حسین

میرزا، بممالک هندوستان رفته، فتنه انگیزی نماید. و محمد حسین میرزا، و شاه میرزا شیرخان فولادی را بخود متفق ساخته، پثن را محاصره نمایند. که از استماع این اخبار، حضرت خلیفه الهی، دست از محاصره سورت باز داشته، بجهت علاج این دو فتنه، متوجه احمد آباد خواهند شد؛ و برین قرار داد، شیرخان فولادی را، بخود موافق ساخته، پثن را فروگرفتند. و سید احمد خان باره، قلعه را مرمت نموده، در مقام حصار داری شده، حقیقت را بدرگاه جهان پناه معروضداشت. چون این خبر بمسامع علیه رسید، حکم شد، که قطب الدین محمد خان، و شاه محمد خان، و محمد مراد خان، و نورنگ خان، و جمیع جاگیرداران مالوه، و رایسین و چندیری و چندی از امرای دیگر که، ملازم رگاب ظفر انتساب اند، مثل رستم خان، و عبد المطلب خان، و شیخ محمد بخاری دهلوی، باحمدآباد رفته، باتفاق اعظم خان بدفع این گروه بیشکوه، پردازند. خوانین مذکور، باتفاق اعظم خان، متوجه پثن گردیدند؛ و چون به پنج گروهی پثن رسیدند، محمد حسین میرزا، و شیرخان فولادی، از پای قلعه برخاسته، بجنگ پیش آمدند. میرزایان بر فوج هراول تاخته، هراول را برداشته، بر دست راست اعظم خان، که قطب الدین محمد خان بود زده، آن فوج را نیز پربشان ساختند. و شاه محمد آنکه زخمها خورده، فرار نمود. و امراء این دو فوج گریخته، باحمدآباد رفتند. و اردوی قطب الدین محمد خان، بغارت رفت؛ و نورنگ خان و رستم خان و عبد المطلب خان تردهای مردانه نمودند؛ و چنین گویند که رستم خان چندان شمشیر، بر تازک و خود اعدا زده بود، که دم تیغ اوبسان دندانهای اده می نمود. و شیخ محمد بخاری کشته شد.

و چون احوال برانگار، و جوانگار، و کشته شدن شیخ محمد بخاری را خان اعظم معاندانه دید، خواست که سمند انتقام بر اگیخته، خود بمیدان

مبارزت در آید. شاه بدایح خان، که سرِ معرکه دیده بود، عنان خان اعظم را بدست خود گرفته، نداشتن؛ و چون لشکر نینم بجهت گرفتن او اوجه متفرق گردید، و در غول معدودی ماندند، خان اعظم باتفاق شاه بدایح خان در صف هیجا در آمده، غول را برداشت؛ و بتوفیق الهی، و تلبید نامتفاهی نسیم فتح و فیروزی، و ناد ظفر و بهروزی، از مهیت نصرت بر اعلام اولیای دولت قاهره و زیدن گرفت. و مخالفان، هر کدام، بطرفی بدر رفتند. شیر خان فولادی، نکمال عجز و ناتوانی پیش امین خان، حاکم جونه گره رفت، آسایش یافت. و محمد حسین میرزا، بجانب بکن رفت. و این فتح عظیم، که بعضی تالیید حق، و اقبال حضرت خاقان مطلق بود، در هجدهم رمضان سنه ثمانین و تسعمائة، شرف ظهور یافت *

و بعد از انظام مهام سرکار پتن، خان اعظم، بدستور قدیم، حکومت و حراست آن قلع را به سید احمد خان بارش، تفویض نموده، متوجه دریافت سعادت فتح بوسی گردید. و ستم شوال، در پهلای قلعه سورت دولت حضور دریافت، مجرای خدمات، و جانشینان امراء و سایر نوکران درگاه، بردا بردا کرد. و قطب الدین محمد خان و دیگر امراء را در اثنای راه نصدده معمورانان فرستاد. تا اختیار الملك سرگشته روزگار، و جمعی از حبوش را، که گریخته در حصار و جنگلها متحصن شده اند، گوشمال بدهند. و قطب الدین محمد خان، چون نصدقه معمورانان رسید، افواج را فرستاده، اختیار الملك و حدسین دیگر را، از جنگل بر آورده فلاح را متصرف شد. و تمانهای خود ادجا گذاشت. و دران هنگام، که حضرت خلیفه الهی بعد فتح سورت متوجه دار السلطنه احمد آباد شد، قطب الدین محمد خان، و امراء دیگر، که درین یورش رفیع او بودند، در نصدقه محمود آباد بشرف پایبوس مسرف گشتند.

ذکر وقائع سال هژدهم الهی

ابتدای این سال، روز چهار شنبه ششم ذی القعدة، سنه ثمانین و تسعمائه بود. حضرت خلیفه الهی بتاریخ سلخ ذی القعدة ببلده احمد آباد، نزول اجلال فرمود. و حکومت ولایت گجرات بخان اعظم تفویض نموده، روز عید الضحی دهم ذیحجه، سنه ثمانین و تسعمائه، از احمد آباد کوچ فرموده، متوجه مستقر سریر خلافت گردیدند. و بتاریخ هژدهم ذیحجه، از منزل فصبه سیناپور، از مضامات سرکار پٹن، خان اعظم و امرای دیگر را، خلعتهای بادشاهانه، و اسپان تازی بااجام و زین طلا عنایت فرموده، رخصت جاگیر دادند. و همدین منزل، مظفر خان را مشمول عواطف شاهنشاهی فرموده، حکومت سرکار سارنگپور واجین، از بلاد مائوه، ارزانی داشتند؛ و دو کور و پنججاه لک تنگه، جاگیر با و تذخواه نموده، رخصت محال جاگیرش فرمودند. و خود، از راه جالور، بکوچ متواتر، عازم دار الخلافت فتحپور گشتند. و چون موکب عالی بیک منزلی اجمیر رسید، عریضه سعید خان، حاکم سرکار ملتان رسید، بمضمون آن که، ابراهیم حسین میرزا اسیر پنجه تقدیر گشته، فوت شد. و تفصیل این اجمال آنکه، چون ابراهیم حسین میرزا، از گجرات ایلغار نموده، بنواحی میرتهه رسیده، اول فائله را، که از گجرات باآگره میرفت در یازده گروهی میرتهه، تاراج کرده و چون بشهر ناگور رسید، فرخ خان، پسر خان کلان، که از جانب بدر حاکم آنجا بود، قلعه را کشیده متحصن شد. و میرزا ابراهیم حسین، خانه چند از فقیر و غریب، که بیرون شهر بود تاراج کرده، بجانس نازول رفت. رانی رام، و رایسنکه، و مردمی که حضرت خلیفه الهی، در وقت رفتن گجرات، قریب یکهزار سوار، در جودهپور

جهت روان ساختن راه، گذاشته بودند، یلغار کرده، از عقب میرزا بناگور رسیده، باتفاق فرخ خان، بتعاقب او روان شدند. قریب بوقت شام، در نواحی موضع کهنوتی، که بیست کروه، از ناگور بود، بمیرزا رسیدند. و میرزا فرار نموده، از نظر غائب شد. و چون دویم ماه رمضان، سنه ثمانین و تسعماته بود، لشکریان بر کنار حوض بزرگی، بجهت افطار فرود آمدند. میرزا پاره راه رفت، و چون شب شد، برگشته، از هر دو طرف، بر سر این جماعت که به تعاقب او آمده بودند، در آمده، در شبه تیر گرفت؛ و این جماعت ثبات قدم نموده، سرداری میکردند؛ و میرزا سه مرتبه مردم خود را، در توپ کرده، از دو طرف تیرباران کرد. چون دید که کاری از پیش نمیروید، راه فرار پیش گرفت. توپی که از جدا بود، در تاریکی شب جدا افتاده، در مواضع و قریات نواحی گرفتار شده، اکثری بقتل رسیدند. و قریب صد نفر زنده، بدست فرخ خان، و امرای جودهپوز، افتاده بودند. میرزا ابراهیم حسین، با قریب سیصد نفر، که همراه او مانده بودند، فصبات میان راه را تاراج کرده، از آب جون و گنگ گذشته، پرگنه اعظم پوز، از توابع سبزل که سابق در وقت ملازمت حضرت خلیفه الهی، در جاگیر او بود، رفته، پذیر شش روز بوده، بجاذب پنجاب روان شد. و قصبه پانی پت و سوپیت و کرنال، و اکثر مواضع که در سر راه بود، غارت کرده، میرفت. و خلق کثیر، از نوتما مردم و افعه طلب، همراه او شده، بتخلق خدا آزار میرسانیدند.

و چون به پنجاب در آمد، حسین فلیخان ترکمان، که امیر الامرای پنجاب بود، و باتفاق لشکر این صوبه، قلعه کانگه را که بنگرکوت مشهور است، محاصره داشت، خبر آمدن میرزا شنیده، باتفاق برادر خود،

اسمعیل قلیخان، و میرزا یوسف خان، و شاه غازبخان ترکمان، و فتح خان جبّاری و جعفر خان ولد قزاقخان، و دیگر امرا، یلغار نموده، در ظاهر قصبه تلنجه که چهل کروهی ملتانست، بمیرزا رسید. و میرزا درین محل بشکار رفته بود؛ بی توّزک و ترتیب از شکار برگشته، متوجه جنگ شد. و مردمش متفرق شده، باو نتوانستند رسید. و برادرش مسعود حسین میرزا، پیشتر از او رسید، و بر فوج حسین قلیخان ناخته، گرفتار گشت. بعد از او ابراهیم حسین میرزا رسیده، کاری نساخته، برگشته، راه فرار پیش گرفت. و چون بنواحی ملتان رسیده، از آب گازه، که عبارتست از آب بیداه و ستلج، که یکی شده میگذرنند، میخواست، که بگذرد، چون شب شده بود، و کشتی پیدا نشد؛ در کنار دریا فرود آمد. طائفه جهیل که از قسم ماهی گیرند، و رعیت ولایت ملتان اند، بر سر او شهبیخون آورده، تیر باران کردند. و تیری بر حلق میرزا رسید. و میرزا کار خود را، دگرگون دیده، تغیر لباس کرده، آهسته از میان جمعی که با او همراه بودند، و بچهار صد سوار میرسیدند جدا شده، بطریق قلندران خواست، که بدر رفته، خود را بطرفی اندازد. جمعی از مردم آن نواحی، او را شناخته گرفته پیش سعید خان، حاکم ملتان بردند. و میرزا در قید سعید خان در گذشت.

القصه حضرت خلیفه الهی روز دهم، محرم الحرام، سنه احدی و ثمانین و تسعمانه، موافق سال هردهم الهی، از گرد راه بمزار مورد الانوار، قطب الواصلین خواجه معین الدین چشتی، قدس سره، نزول فرموده، بادای شرایط طواف پرداخته، مجازان روضه رضیه، و عموم متوطنان آنجا را، از دور و عدقات غنی، و مستغنی گردانیدند. و یکپفته، که در آن بقعه شریفه توقف نموده بودند، هر عصر و شام، بزیارت آن مقام، سعادت فرجام

تشریف برده، در مهام کلی و جزوی استمداد میخواستند. • بیت •
 کسی کاستعانت بدرویش برد، اگر بر فریدون بزد از پیش برد.
 بعد از آن، عیان عزیمت بصوب مرکز دائرة خلافت معطوف ساخته،
 چون پرکنه سفگانیر، مخیم سادات جاه و جلال گردید، اردوی همایون
 را، در منزل گذاشته خود بدات اقدس، باخواص مقربان بطریق ایلغار
 متوجه بین السرف گشتند. و در عرض در شب و یک روز، راه دور
 و دراز را طی نموده، بقصده بچونه، که دوازده گروهی دارالخلافت
 فتحپور ست، شرف نزول فرمودند. و بجهت اختیار ساعت، سه روز
 دران منزل توقف فرموده، دریم صفر سنه مذکوره، موافق سال هجدهم
 الهی، سکن دارالخلافت فتح پور، از قدوم عزت نژوم، سر افتخار آسمان
 سودند.

ذکر رفتن حسین قلیخان به نگرکوت و مراجعت نمودن.

چون مراجع اقدس از راجه جیچند، راجه نگرکوت، انحراف
 یافت، حکم دهید و حبس او فرمودند. و پسر او بدهیچند، که خورد
 سال و شاخ ناشکسته بود، خود را قائم مقام پدر پنداشته، و پدر را
 مرده انگاشته، در مقام سرکسی شد. حضرت خلیفه الهی کس را
 را، براجه بیبر، مخاطب ساخته، ولایت نگرکوت باو اطف فرمودند.
 و بنام حسین قلیخان، و امرای پنجاب فرمان صادر شد، که نگرکوت
 را از تصرف بدهیچند بر آورده، براجه بیبر سپارند. بپیر بریان هندی،
 شجاع و بر بزرگ را گویند. یعنی راجه که شجاع و بزرگست.

چون راجه بیور، بلاهور رسید، حسین قلیخان باتفاق میرزا یوسف خان، و جعفر خان، و فتح خان جباری، و مبارک خان کهر، و شاه غازی خان، و سایر امرای پنجاب متوجه نگرکوت شدند.

و چون افواج منصوره قریب بدمهری رسیدند، جنونو نام ضابط دهمری که خویش جیچند میشد، و از استحکام قلعه خود مغرور بود، قلعه را مضبوط ساخته، خود را بگوشه کشیده، و کلامی خود را با پیشکش فرستاده، پیغام داد، که از وهم، و ملاحظه خود، بخدمت نمی توانم آمد. اما خدمت زاهداری را من کفیل میشوم. حسین قلیخان و کلاه جنونورا خلعتها داده، رخصت کرد. و جمعی از ملازمان خود را، برسم تهاذه داری، در قره، که بر سر راه واقع است، گذاشته، پیشتر متوجه گشت.

و چون بقلعه کوتله، که در ارتفاع بچرخ چنبری دعوی همسری میکند، و سابقاً براجه رامچند، راجه گوالیار متعلق بود، و راجه دهرم چند، و راجه جیچند، آنرا بزور متصرف شده بودند، اردو فرود آمد. متعلقان راجه جیچند، که بحراست و محافظت قلعه کوتله نامزد بودند، دست به تفنگ، و تیر، و سنگ کرده، جمعی از پیادهای اردو را، که بتاراج رفته بودند، ایذا رسانیدند. حسین قلیخان از استماع این خبر، باتفاق امرا، سوار شده، ملاحظه اطراف قلعه کوتله نموده، بر کوهی، که معاذی قلعه است، و استعداد سرکوب دارد، بر آمده، ضربتی چند، که در آن پورش همراه برده بود، بمعنت بسیار بالای کوه آورده، توپ چند انداخت. و عمارت شقدار قلعه، بضرب توپ، از هم ریخت. و جمعی کثیر از مردم قلعه، در زیر دیوار ماندند، و تهلکه عظیم درمیان مردم قلعه افتاد. چون وقت عصر نزدیک آمد، جمعی را دران مرچل گذاشته، بارو معاودت نموده، راجپوتانی که دران قلعه بودند، از خوف مدمات

توپخانه، شب فرصت نگاه داشته، راه فرار پیش گرفتند. و صبح، چون این خبر بحسین قلیخان رسید، طبل کوچ نواخته، بسر قلعه کوتاه رفت. و آنرا براج گوالیار که در قدیم الایام، از آب او بود سپرده، تهانه خود گذاشته، پیشتر متوجه گردید. چون تشابک اشجار بمرتبه بود، که عبور مور و مار، در آن جنگلستان بدشواری میسر میشد، حسین قلیخان فرمود، که هر روز پیاده حشری جنگل بری کرده، راه را میگردند. و بکوه متواتر، در اوایل رجب، سده ثمانین و تسعمانه، موافق هفدهم سال الهی، قریب بیابغ چوگان راجه جیچند، که قریب فکوکوت ست، فرود آمد. و لشکریان، در صدمه اول، حصار بهول، که بتخانه مهمائی آنجاست، و بغیر خادمان مهمائی دیگر آنجا نمی باشد، بزور بازوی شجاعت و شهامت، فتح نمودند؛ و جمعی از راجپوتان، که بقصد تقرب مردن خود فرار داده بودند، ثبات قدمی و زبده تردهای مردانه بتقدیم رسانیده، آخر بضرب تیغ خونریز، بخاک هلاک افتادند. و برهمن بسیار، که چندین سال مجاورت بتخانه اختیار نموده، بکنفس بیضرورت مفارقت نمیکردند، کشته شدند؛ و قریب دریست ماده گاو سیاه را، که هندوان ندرگوبان در آن بتخانه گذاشته بودند، و درین غوغا، حریم بتخانه را دارالامن خیال کرده، آنجا جمع شده بودند، و بعضی اتراک ساده لوح، که در چغان وقتی، که تیر و تفنگ در رنگ قطرات باران، پی می رسید، یکیک را از آن ماده گاو کشته موزه از پای بر آورده بخون آنها پر میکردند، و بسطح و دیوار آن بتخانه میریختند.

و چون شهر بند بیرونی فکوکوت بتصرف در آمد، معموره آنرا ویران کرده، جهت فرود آمدن اردو، هموار کردند. و بعد از آن، بمحاصره پرداخته سابط و سرکوت ساختند. و غریبه زنی چند، بزرگ بر کوهی

که محاذی قلعه واقع بود، بر آورده، هر روز چند دست توپ، بر قلعه و عمارات راجه می انداختند. اتفاقاً روزی کار فرمای توپخانه، جای را که راجه بدهیچند بطعام خوردن مشغول بود، مشخص ساخته، در وقت طعام خوردن، توبی بزرگ انداخت؛ چنانچه آن توپ بر دیواری رسیده، قریب هشتاد کس در زیر آن دیوار هلاک شدند. از انجمله یکی بهوج دیو، ولد راجه تختمل راجه مؤثر بود.

و چون در اوائل شوال، خطوط از لاهور رسید، که ابراهیم حسین میرزا از آب ستلده گذشته، متوجه دیبالپور شد، حسین قلی خان متفکر گشته، مضمون خطوط را بمقتضای مصلحت وقت، از جمیع امرا مخفی میداشت. چون دران ایام عسرت تمام، در لشکر راه یافته بود، و سکن قلعه حرف صلح درمیان داشتند، حسین قلی خان بضرورت، بصلح رضا داده، کفار پیشکش بسیار از هر قسم، قرار داده، از جمله پنج من طلا، بوزن اکبر شاهی، و اجناس قماش، بجهت پیشکش حضرت خلیفه الهی قبول نمودند.

• بیت •

ز و گنج فزون از وزن بازو، که کوه افتد ز و زلفش در ترازو،
مهیا شد ز بهر درگه شاه، که هر کوهان برد کوهی بدرگاه.

و در پیش دربار راجه جیچند، مسجدی طرح انداخته، امروز و روز دیگر کار کرده پیش طاقی بر آوردند. و بعد اتمام پیش طاق، روز جمعه اواسط شوال، سنه ثمانین و تسعماته، منبر نهاده، حافظ محمد باقر، خطبه بنام نامی آنحضرت، خواند. و تئیکه، شروع در ذکر القاب همایون حضرت شاهنشاهی نمود، ز بسیار بر سرش نثار کردند. و چون صلح منعقد گشت، و خطبه خوانده شده، و وجوه دراهم و دنانیر بنام همایون تزیین یافت، حسین قلی خان مراجعت نموده، متوجه دفع ابراهیم حسین میرزا شد.

بقصبه جماری رسیده، بخدمت قدوة السالکین، خواجه عبد الشہید، مشرف گشت؛ و خواجه بشارت فتح داده، جامه خاص خود بخان لطف فرموده، بدرقه دعا همراه ساخته، رخصت نمودند. چنانچه بقصبه تلذبه رسیده، بفتح و فیروزی اختصاص یافت. و تفصیل آن، سابقاً مذکور گشت. و چون حضرت خلیفه الہی، بفتح و فیروزی از گجرات معارف فرموده، در دارالخلافت فتح پور قرار گرفتند، حسین قلی خان مسعود حسین میرزا را همراه گرفته، متوجه ملازمت شد. و بسعدت آستان بوسی رسید. مسعود حسین میرزا را، بنظر حضرت در آورد، و دیگر اسیران را، کہ قریب سیصد نفر بودند، چرمهای گار در گلو انداخته، بشکلی بوالعجب، از نظر اشرف گذرانید. و دران حین، چشم باطل بین مسعود حسین میرزا را دوخته بودند. حضرت خلیفه الہی از کمال مرحمت ذاتی فرمودند، تا چشم مسعود حسین میرزا را باز کردند، و اکثر بندیانرا گذاشتند؛ و چندی را کہ راس و رئیس مفسدان بودند، بموکلان سپردند. و سعید خان نیز، ہمدران روز بملازمت استسعاد یافته سر ابراہیم حسین میرزا را، کہ بعد از مردن از تن جدا کرده، همراه خود داشت، در پیش گاہ درگاہ انداخته بعواطف بیدریغ ممتاز گردید.

و باوجودی، کہ در ممالک گجرات تردیدی نمائده بود، و جمیع قلاع آنولایت، در تصرف اولیای دولت قاہرہ در آمده، ہرکس از ملازمان درگاہ، کہ دران یورش، ملازم رکاب ظفر انتساب بودند، ویرا بتفقدات بادشاہانہ نواخته، کومک اعظم خان تعیین فرمودند. و ہنوز استقرار مواکب علیہ، در مستقر سرپر خلافت، سه ماہ نگذشته بود، کہ خبر فترات گجرات متواتر شد؛ و عرضداشت اعظم خان، درباب طلب کومک رسید.

ذکر بعضی وقائع که بعد از وصول موکب همایون بدارالخلافت در ولایت گجرات وقوع یافته.

چون حضرت بادشاه، خلایق پناه، بعد از انتظام مهام ممالک گجرات، بدارالخلافت فتحپور تشریف آوردند؛ مفسدان و معاندان، که از سطوت و صولت سپاه، نصرت پناه در گوشها خزیده، دم در کشیده بودند، سر بر آوردند. از انجمله اختیار الملک گجراتی حبشیان و مردم گجرات را فراهم آورده، شهر احمد نگر و پرگذات آن نواحی را، متصرف شده، داعیه انداشت که بر سر احمدآباد رود. و محمد حسین میرزا، از ولایت دکن، بارانک تسخیر قلعه سورت، متوجه شد. قلیچ خان که جاگیردار آنجا بود، قلعه را مستحکم ساخته، در مقام جنگ و جدال ایستاده، محمد حسین میرزا ترک سورت داده، بطریق ایلغار عازم بندر کمبایت گشت. حسن خان کرکراک، که شقدار کمبایت بود، چون طاقت مقاومت نداشت، از راه دیگر گریخته، خود را با احمدآباد رسانید. خان اعظم نورنگخان، و سید حامد بخاری را، بدفع محمد حسین میرزا فرستاد؛ و خود بتسکین قنده اختیار الملک، بصوب احمدنگر و ایدر متوجه گردید. نورنگ خان و سید حامد بخاری چون بتحوالی کمبایت رسیدند، محمد حسین میرزا از شهر برآمده، در برابر ایشان نشست. و چند روز میان فریقین جنگهای سخت واقع شد؛ و سید جلال، پسر سید بهاء الدین بخاری، که در سلک امرا انتظام داشت، دران جنگ کشته شد.

و آخر الامر، محمد حسین میرزا، چون حریف اقبال بادشاهی نبود، از پیش نوریگ خان و سید حامد گریخته، نزد اختیار الملک رفت. و خان اعظم، که بدفع اختیار الملک رفته بود، در فوادی احمد نگر نشسته بود. چند نوبت افواج بر سر اختیار الملک فرستاد، و مابین احمد نگر و ایدر چند روز متواتر جنگهای صعب واقع شد، و فتح میان فریقین دائر بود؛ و درین اثنا خبر رسید، که پسران شیر خان فولادی و پسر جهجارج خان حبشی که بقصاص جنگیز خان بجزا رسیده، و محمد حسین میرزا بار ملحق شده اراده آن نموده اند، که از راه دیگر خود را بطریق ایلغار با احمدآباد رسانند. خان اعظم بعد از استماع اینخبر کوچ نموده، متوجه احمدآباد گشت. و بشهر رسیده، کس بطلب قطب الدین محمد خان، به بروج فرستاد، و قطب الدین محمد خان با لشکر خود، با احمدآباد آمده، بخان اعظم پیوست. و اختیار الملک و محمد حسین میرزا، و دیگر مخالفان با بست هزار سوار از مغول، و گجراتی، و حبشی، و افغان، و راجپوت، فراهم آورده، روی عناق و بغی، بصوب احمدآباد نهادند. و راجه ایدر نیز، طریقه موافقت بانجماعت و خیم العاقبت مسلوک داشت.

و چون نزدیک احمدآباد رسیدند، خان اعظم، و قطب الدین محمد خان، بواسطه آنکه بر بعضی نوکران جمعیت دار خود، اعتماد نداشتند، در احمدآباد متحصن شدند. و هر روز، جمعی را بیرون فرستاده، پای قلعه را بآهنگ جنگ گرم میداشتند. و در آن جنگها، روزی فاضل محمد خان، ولد خان کلان، از قلعه بیرون رفته، با مخالفان جنگ مردانه کرد. و چند کس را، بر خاک هلاک انداخته، آخر بزخم نیزه شهید شد. و خان اعظم روز بروز، و افعات را عرض داشت نموده، کومک میطلبید. و اظهار طلب توجه رایات عالیات فیر میکرد. رای عالم آرامی بران قرار یافت، که نوبتی

دیگر علم عزیمت بجانب گجرات برافرازند؛ و ساحت آنمملکت را از لوٹ وجود مفسدان پاک ساخته نهال آمال اهل ضلال را، از پیخ بر اندازند.

• بیت •

چو ابر فتح باز آهنگ آن کرد،

که از یک قطره بندشاند آنهمه گرد.

چون عرایض خان اعظم متواتر و متوالی بطلب کومک میرسید، بنابر آن حضرت خلیفه الهی متصدیان مهمات بادشاهی، و متکفلان سرانجام امور شاهنشاهی را طلبیده، در باب سامان اسباب سفر اهتمام فرمودند. چون یورش اول، بیکسال کشیده بود، و سپاه ظفر دستگاه، بواسطه طول ایام سفر بیسامان شده بودند، و بعد از مراجعت، چندان فرصت نیافتند، که از محال جاگیرزی تحصیل نموده، بتدارک احوال خود پردازند، حضرت خلیفه الهی، دست دریا نوال، ببدل اموال کشوده، از خزانه عامره، زر موفور و نقود غیر معصور، در وجه علوفه، و انعام سپاه گردون احتشام، عنایت فرموده، در باب ترتیب اسباب مقاتله اهتمام تمام مبدول داشتند. و پیش خانه عالی بمصحوب شجاعت خان راهی ساخته، و در سرعت سیراهتمام تمام اظهار نموده، چند طویله خاصه را بخواجه آقا جان حواله فرمودند، تا همراه پیش خانه روان شود. و دیوانیان عظام را بالمشافه فرمودند، که در مهم سازی لشکری، که درین یورش ملازم رکاب دولت اساس خواهد بود، تعجیل نمایند. و از امرا مهم سازی، هر که صورت میافت، در همان روز، سزاواران او را، از شهر بیرون برده، به پیش خانه عالی میبرسانیدند، و مکرراً بزبان معجز بیان رفته بود، که هر چند ماسعی و اهتمام در فرستادن لشکر می فرمائیم، اما هیچکس پیشتر از ما بر سرکار نخواهد رسید، و بعینه همچنان شد.

و چون اکثر امراء و سپاه، بصوبه گجرات متوجه شدند، حسین قلیخان را که خدمات شایسته از و بوقوع آمده بود، بخطاب خانجهانی، شرف امتیاز بخشیده، بزیادتی علوفه و جاگیر فوازش فرمودند، و بدستور سابق حکومت لاهور، خصوصاً، و سرکار پنجاب، عموماً، باو تفویض نموده شرف رخصت ارزانی داشتند، و دران روز، خان مشرالیه، در حق هر که استدعای منصب، و زیادتی علوفه نمود، بشرف قبول رسید؛ و حکم شد، که راجه تودرمل، بمنزل خان جهان حسین قلی خان رفته، بصلاح و استصواب او مهم سازی امرای پنجاب نماید؛ و غیر از میرزا یوسف خان، جمیع امرای پنجاب را بمراقت خانجهان رخصت فرمودند. و میرزا یوسف خان، و محمد زمان، که آثار رشد، از اطوار او ظاهر و باهر بود، در آن سفر خبوریست اثر، ملازم رکاب دولت انتساب، بودند. و سعید خان حاکم ملتان را نیز رخصت جاگیر نموده، برادرش مخصوص خان را، که بمزید قرب و منزلت اختصاص داشت، همراه گرفتند.

آنحضرت چاشت گاه روز یکشنبه، بست و چهارم، ربیع الاخر، سنه احدی، و ثمانین و تسعمائه، موافق سال هژدهم الهی، بر ناقه سبک سیر سوار شدند. و مقربان درگاه و نزدیکان بارگاه، بر بختیان دوفده، که دائم از باد صبا گرد برده اند، سوار شده همعنان گشتند. و آنحضرت، آن روز تا قصبه توده، عیان باز نکشیدند، و دران قصبه ما حضری تفارول فرموده، زمام ایلغار بقاید پروردگار، سپرده صباح روز دوشنبه، در هفتم محل ساعتی آسایش فرموده، بجفاح تعجیل رو برای آورده اند؛ و یکپهر از شب سه شنبه گذشته بود، که بموضع موزآباد رسیدند چون، فی الجمله، ماندگی در آنحضرت تاثیر کرده بود، و بعضی مقربان از شرف خدمت باز مانده بودند، چند ساعت توقف فرموده، بجهت دفع کوفت، ندهین

نمودند. بعد اجتماع مقربان، بر ازابی تیز رفتار سوار شده، تمام شب راه رفتند؛ و روز سه‌شنبه بیست و ششم ماه، از گرد راه، نزار فیض الانوار قطب الواصلین خواجه معین الدین چشتی قدس الله سره خرامیده، لوازم طواف بجا آورده، رسم فقر و آئین سوال، از مجاوران روضه جنت مثال، بلکه از سائر متوطنان خطه اجمیر برداشته، زمانی در دولتخانه‌های عالی، که بجهت نشیمن خاص، بنا نموده بودند، استراحت فرمودند. و آخر روز، از اجمیر سوار شده، رو برآه نهادند. و از مقربان درگاه، در وقت سواری میرزا خان خلف صدق خانخانان بیرام خان، که اکنون یارث و استحقاق بخطاب مستطات خان خانان مشرف است، و سیف خان کوکه و زین خان کوکه و خواجه عبد الله کجک، و خواجه میرغیاث الدین علی اخوند، که امروز در دانش علم تاریخ و اسماء الرجال در ربع مسکون نظیر ندارد، و بخطاب نقیب خان مشرفست، و میرزاده علیخان، و دستم خان، و میر محمد زمان، برادر میرزا یوسف خان، و سید عبد الله خان، و خواجه غیاث الدین علی بخشبی، که بعد از فتح بخطاب آصفخانی سرافراز شده بود، در زیر سائله چتر عالمگیر حاضر بودند. و تمام شب قمروار جهان نوردیدند. هنگام طلوع صبح صادق، شاه قلبی خان محرم، و محمد توتبایی که قبل ازین از فتحپور مرخص شده، پیشتر راهی شده بودند، شرف خدمت دریافتند. و در زمان سواری، منهبان خبر آوردند، که افواج فیروزی آثار که پیش ازین متوجه شده اند در قصبه پالی که دران نزدیکیست، فرود آمده اند؛ حضرت خلیفه الهی خواجه عبد الله و آصف خان بخشبی، و راسال درباری را امتیاز بخشیده، بخود همراه گرفتند. و دویم ماه جمادی الاول، سنه احدی و ثمانین و تسعمائه موافق سال هزدهم الهی، بقصبه دیسه، که بست گروهی پتی گجراتست، رسیدند.

و شاه علی، پسر بخش انگاک، که شمه از احوال او، در ذکر حضرت جنت
 آشیانی سمت گذارش یافته، و از قبل میر محمد خان کلان، شقدار قصبه
 دیسه بود، بیرون دریده، روی بندگی و اخلاص بر خاک درگاه نهاد.
 و آن حضرت آصف خان میر بخشی را، نزد میر محمد خان فرستادند،
 تا او را، با لشکری که موجود و حاضر داشته باشد، برداشته در قصبه بالیسانه،
 که از پتن پنج گروهی میشود، بموکب همایون ملحق گردانند؛ و نصف
 شب از قصبه دیسه متوجه بالیسانه گردیدند. و از راه پتن منحرف شده
 چاشت سلطانی، ظاهر قصبه بالیسانه معسکر اردوی جاه و جلال گردید.
 و مقارن وصول رابات عالیات بقصبه بالیسانه میر محمد خان، با لشکر خود،
 و جمعی از امرا و ملازمان درگاه معلی، مثل وزیر خان، و شاه فخر الدین
 خان شهدی، که نقابت خان خطاب داشت، و طیب خان ولد طاهر
 محمد خان، حاکم دهلی، و گروهی از عظامی راجپوتان، مثل کهنکار برادر زاده
 راجه بهکوانداس، که قبل ازین بکومک خان اعظم از فتحپور روان شده بودند،
 و بجهت ملاحظه از پتن گذشتن نتوانستند، بدرگاه آسمان جاه آمده
 شرف خدمت دریافتند. و درین منزل، حکم قضا جریان نفاذ یافت،
 که سپاه نصرت پناه مسلح و مکمل شده، در عرصه عرضگاه اکبر که نمونه روز
 معشر است حاضر شوند. امرای عالی مقدار، افواج خود را آراسته، و جوانان
 معرکه دیده نبرد آزموده چون گوهر تیغ در آهن نشسته روی بمیدان آوردند.
 حضرت خلیفه الهی بنظر احتیاط، ملاحظه افواج مفصوره فرموده، اگر چه
 وثوق تمام بر عون و نصرت سماوی، و امداد ملائکه روحانی داشتند؛ اما
 نظر بعالم اسباب نموده، سردازی قلب لشکر، که آن را قول نیز گویند،
 و جای سلطان لشکرست، بمیرزا خان، خلف صدق خانخانان بیрам خان
 که در عذفوان شهاب بود، و دلائل نجابت از سیماء مبین او ظاهر و باهر بود،

نامزد فرمودند؛ و سید محمود خان بارهه، که بمزید شجاعت، و شهامت از ابناء زمان، در پیش بود، و شجاعت خان، و صادق خان، و جمعی دیگر را نیز در قلب لشکر تعیین فرمودند. و اهتمام فوج میمنه و سرداری آن گروه، بمیر محمد خان کلان، حواله کردند. و سرداری میسره بعسن اعتبار وزیر خان تفویض یافت. و محمد قلی خان توقبای و ترخان دیوانه را، با گروهی از بهادران مردانه، در فوج هر اول قرار دادند. و خود بنفس نفیس بموافقت و مرافقت و عون و نصرت خداوندی، با صد سوار چیده، که از میان هزاران هزار سوار یکی را انتخاب فرموده بودند، طرح شده، متکفل گشتند که در هر فوجی که خلل روی نماید، بذات اشرف، بتدارک آن پردازند. و بعد از ترتیب افواج، حکم عالی نفاذ یافت، که هیچ آفریده، از فوج خود، جدا نشود.

و باوجودیکه، زیاده از سه هزار در ظل رایت آسمان حمایت حاضر نبودند، و عدد سپاه مخالفان از بیست هزار سوار بیش نشان میدادند؛ حضرت خلیفه الهی، عذرا ارادت، بقبضه عنایت خداوندی سپرده، آخرهای روز از قصبه بالیسانه سوار شده، متوجه احمد آباد گردید. و سکنه قراول را، پیش خان اعظم فرستادند. تا مردها وصول رایات فتح آیات باو برسانند. و تمام شب راه رفته، روز سه شنبه سیوم جمادی اول، آفتاب اقبال بر فواحی قصبه کری که بست گروهی، احمد آباد ست، تافت. و قراولان از پیش خبر آوردند، که جمعی کثیر از مخالفان، چون غبار فعل مواکب عالی دیدند، بگمان آن که، فوجی از پثن بتاخت میروند، مسلح شده، از قصبه کری بیرون آمده، در مقام جنگ و جدال ایستادند. حکم شد که فوجی از عساکر منصوبه، بدفع آن گروه، خون گرفته، پردازند؛ و آنها را از میان راه رانده، به تسخیر قلعه مقید نشوند. و لشکر ظفر اثر، چون

آن بی عاقبتان را رسیدند، آن اجل رسیدهها باهنگ جنگ پیش آمدند؛ عساکر منصوره در طرفه العین از لوث وجود آنجماعت بیداک جهان را پاک ساختند. و چند کس، از دست اجل خلاص گشته، خود را در قلعه انداختند. و چون حکم بود، که مقید بقلعه نشوند، از قصبه کروی پنج گروه پیشتر رفتند؛ و حضرت، که بآنجا رسیدند، بجهت آسایش چهارپا، و آسودگی سپاه، فرود آمدند. و تا سحر آرام گرفته، مقارن طلوع طبیعه صبح، رو براه آوردند. و بخشیان عظام ترتیب افواج نموده، در سایه چتر اقبال آفتاب اساء منوجه گشته، تا سه گروهی احمد اباد عنان سرعت باز نکشیدند. و در آن مقام سعادت فرجام، امر بادشاه گرویدن احتشام، بنفاد پیوست؛ که افواج لشکر سلاح بپوشند، و جیبه خانه خاصه را، در برابر چیدند، و هر کس که در آوردن یراق تفسیر نموده بود، یا یراق او قصوری داشت، از جیبه خانه خاصه یراق مناسب وضع باو عنایت میفرمودند و خواجه غیاث الدین آصف خان را فرستادند، که خان اعظم را، از وصول افواج عالی اطلاع داده، بموکب منصور ملحق گرداند. انکاه دریای لشکر در توج آمده طوفان خونریزی صحرائی احمد اباد را زیر و زبر کرد.

و چون حضرت خلیفه الهی در عرصه نه روز از فتح پور، بشرحی که بر زبان قلم گذشت، بکنار آب احمد اباد رسیدند؛ عنان سمند دولت باز کشیده، معلوم نمودند، که هفوز مخالفان خمار آلوده، بر بستر غفلت و بیخبری افتاده اند. بزبان الهام بیان رفت، که بر سر بیخبران و غافلان راندن، شیوه مردان نیست؛ چندان صبر کنیم که غنیم مستعد شود. پس از آواز نفیر و ناله کرنلی مخالفان سراسمیه، و مضطرب، بطرف اسپان دویدند. و محمد حسین میرزا، با دوسه سوار بجهت تحقیق خبر، بکنار آب آمد. اتفاقا سبغان فلی ترک نیز، با دوسه پار، ازینطرف بکنار

آب رفته بود. محمد حسین میرزا فریاد کرد، که ای بهادر این چه فوج است؟ سبحان قلی گفت، که این کوبه دولت خلیفه الهی ست، که از فتحپور، بجهت استیصال حرام نمکان رسیده. محمد حسین میرزا گفت که جاسوسان من، امروز چهارده روز ست که بادشاه را در فتحپور گذاشته اند. و اگر فوج بادشاهی باشد، فیلان بادشاهی، که هرگز از رکاب جدا نمیگردند، کجاست؟ سبحان قلی گفت، فیلان مست کوه تن چهار صد کوه راه، در عرض نه روز چگونه همراهی توانند کرد؟ محمد حسین میرزا، مدهوش و متعصیر، بمیان لشکر خود رفته، فوجها را آراسته، روی بمیدان نهاد، و اختیار الملک را، با پنج هزار سوار فرستاد، تا خان اعظم را نگذارد، که از قلعه بیرون آید. و چون زمان توقف بامتداد کشید حکم شد، که هر اول از آب بگذرد، و درین حین یکی از احاد الناس لشکر سریکی از غنیم را در پای سمند انداخت، و انرا بفال نیک گرفته، فرمودند، که وزیر خان، بافواج میسره، عبور نماید. انگاه آن حضرت با سپاهی که، در سائیه چتر اقبال قرار گرفته بود، از آب گذشتند.

• بیت •

همه ساز غزا کرده مهیا،

روان شد کوه آهن، سوی دریای

در آمد بک این لشکر، در آن خاک،

که سنگش هم گریزان شد چو خاشاک.

و در حین عبور از آب ترتیب لشکر برجم خورد، و همه بیکبارگی بآب در آمدند. و اندک راهی پیشتر رفته بودند، که فوجی عظیم از لشکر مخالفان پدید آمد، و محمد حسین میرزا، با هزار و پانصد مغول، که همه فدای او بودند، پیشتر رسیده، و از گرد راه، بر هر اول که سردار آن محمد قلی خان توقبائی، و ترخان دیوانه بود تاخت. و مقارن این حال، حبشیان و افغانان